

بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ (مریم: ۴۱)

ابراهیم(ع) در میان انبیاء، گویی نقطه عطفی است میان پایانِ دورانی در گذشته و آغازِ دورانی نو در آینده پیامبران. انبیای الهی پس از ابراهیم(ع) در وضعیتی قرار گرفتند که با انبیای پیش از او تفاوت داشت. شاید علت این تفاوت آن باشد که انبیاء، به اندازه تکامل بشر، مأمور به آوردن مکتب و تعالیم خویش بودند؛ هر اندازه که بشر از نظر عقل، فکر و معرفت کامل تر می شد و ظرفیت وجودی اش افزایش می یافت، پیامبرانی می آمدند که جایگاه و رسالتشان متناسب با آن کمال بشری بود و تعالیمی می آوردند که متناسب با آن فضا بود.

در این دوران، بشر به حدی از تکامل رسیده بود که وارد مرحله ای تازه می شد، و ادیانی که پس از آن آمدند، ادیان ابراهیمی هستند؛ ادیانی که به درجه ای از کمال دست یافتند که آن ها را از ادیان پیش از ابراهیم متمایز کرد و آثارشان در جهان باقی ماند. این مسیر در نهایت به خاتم انبیاء(ص) می رسد؛ کسی که تعالیم ابراهیمی را به مرتبه نهایی کمال می رساند. در نتیجه، با ظهور دین خاتم، تعالیمی پدید آمد که بشر آن دوران می توانست آن را نگه دارد، زیرا ظرفیت وجودی و معرفتی انسان به اندازه ای رسیده بود که درک و حفظ حداقلی از آن مکتب برایش ممکن شد.

ادیان پیش از ابراهیم(ع) آثاری از خود بر جای نگذاشتند؛ اما ادیان پس از ابراهیم(ع) تا پیامبر خاتم(ص)، هرچند نشانه هایی از آن ها باقی ماند، بخش عمده محتوایشان از میان رفت. این از میان رفتن، پیش از هر چیز، ناشی از آن بود که بشر هنوز ظرفیت نگهداری آن معارف را نداشت. با این حال، در انسان آثاری از ادیان ابراهیمی به جا ماند که زمینه ساز ظهور دین خاتم شد. ظرفی که از ابراهیم(ع) به بعد شکل گرفت، هرچند محتوای ادیان پس از او تا حد زیادی از بین رفت، اما زمینه هایی در بشر پدید آمد که موجب شد پیامبر خاتم(ص) مبعوث شود و دینی آورد که بخش اعظم محتوایش باقی بماند. اگرچه تابعینش در پیروی از آن کوتاهی کردند و خاتم اوصیای آن دین به غیبت مجبور شد، ولی سیر بشر از طریق همان مقدار باقی مانده ادامه یافت.

این است جایگاه ابراهیم(ع) است. قرآن می فرماید:

إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (مریم: ۴۱)

در این تعبیر، صداقت در کنار نبوت به عنوان مشخصه اصلی ابراهیم(ع) آمده است.

صداقت در این جا، به معنای یگانگی و هماهنگی درون انسان با ظاهر اوست. بالاترین مرتبه‌ی صداقت، صداقت با خویشتن است؛ یعنی ژرفای وجود انسان، گُنه وجود و ذاتش با آنچه در بیرون از او ظهور می‌یابد، در یک راستا باشد. دروغ بزرگ، دروغی است که انسان به خود می‌گوید؛ آن‌گاه که به سبب تضادها و تناقض‌های درونی، علیه خود نیرنگ می‌زند و فریب خویش را می‌خورد. وقتی انسان به خود دروغ می‌گوید و آن را باور می‌کند، باورِ دروغین را در جهان عرضه می‌کند، در حالی که در درون، حقیقتی مخالف آن نهفته است. این، بالاترین مرتبه‌ی دروغ است. و در مقابل، بالاترین مرتبه‌ی صداقت آن است که هیچ لایه‌ای از وجود انسان با لایه‌ی دیگر در تضاد نباشد. این مقام، خاص ابراهیم (ع) است.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (مریم: ۴۲)

در برابر او، پدرش - یا پدرخوانده‌اش - قرار دارد؛ کسی که در این مسیر نیست و در برابر حقیقت، به پیروی و پرستش چیزهایی تن می‌دهد که نه می‌شنوند، نه می‌بینند، و نه سودی دارند. این وضعیت، ناشی از نداشتن آن درونی است که در ابراهیم (ع) هست. اما در برابر، آثاری که در ابراهیم (ع) دارد، چیست؟

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (مریم: ۴۳)

وقتی انسان به مرتبه صداقت برسد و در مسیر درست گام نهد، علمی برای او حاصل می‌شود که دست یافتن به آن برای دیگران از راه ذهن و درس و مدرسه و مباحثه و گفت‌وگو ممکن نیست. این علوم از پاکی درون سرچشمه می‌گیرد. کسانی که از این علوم بی‌بهره‌اند، موظف هستند که تبعیت کنند و در پی معلمی باشند تا از طریق او و با تسهیل‌گری‌اش، این درک در آنان پدید آید. تبعیت در اینجا به معنای تقلید کورکورانه نیست، بلکه حرکتی است آگاهانه برای قرار گرفتن در مسیر درک.

اما کسی که پس از آگاهی از وجود این علوم، از آن تبری می‌جوید و از پیروی و تعلیم سر باز می‌زند، به مرتبه‌ای فرو می‌افتد که دچار دشواری‌های شدیدتر می‌شود و هم‌صدا با شیطان می‌گردد.

يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (مریم: ۴۴)

تبعیت از شیطان، انسان را به مرتبه‌ای از «هبوط» می‌کشاند که ناشی از کار خود اوست، اما اثر و شدت آن بسیار بیشتر است، چرا که شیطان در برابر خداوندِ رحمان به عصیان برخاسته است. به خدایی که بنای او بر رحمت و بخشش است، و اراده و سنتش بر این قرار گرفته که رحمتش را بر دیگران بگستراند. شیطان در برابر همین رحمت، عصیان

کرد، نه در برابر عذاب. برخلاف آنچه خود شیطان به خدا گفت - که مرا کوچک کردی در برابر انسان - خداوند نمی‌خواست او را کوچک کند، بلکه می‌خواست رحمتش را بر او و همه موجودات بیاراند و جهان را به‌سوی کمالِ خاص خودشان برساند. اما شیطان در برابر این رحمت و رحمانیت مقاومت کرد.

انسان نیز، هرگاه در برابر معلمان الهی و پیامبران چنین مقاومتی نشان دهد، با شیطان همراه می‌شود. یا أَتَىٰ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (مریم: ۴۵)

ابراهیم(ع) آینده پدرش را به او هشدار می‌دهد و بیمش می‌دهد که اگر این مسیر را ادامه دهد و در برابر معلمان الهی و حقیقتی که درک کرده ایستادگی کند، به همنشینی با شیطان کشیده خواهد شد. در این حال، از جانب خداوند رحمان، رحمت‌هایی به‌سوی او می‌آید، اما چون در برابرشان مقاومت می‌کند، همان رحمت‌ها به عذابی شدید بدل می‌شود؛ عذابی که زاییده عمل خود اوست و او را به همراهی کامل با شیطان می‌کشاند.

اما اگر انسانی که تا این نقطه در برابر حقیقت ایستاده است، سخن حق را بشنود و این کلمات سبب بازگشت او شود و او را یاری دهد تا از مسیر باطل برگردد و به راه هدایت و معلمان درون و بیرون خود بازگردد، نجات می‌یابد. ولی اگر این سخن نیز در او اثری نکند، حرکتش در مسیر باطل سخت‌تر و تندتر می‌شود. قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ (مریم: ۴۶)

در اینجا، به‌جای آنکه سخن حق را بپذیرد، به ابراهیم(ع) هشدار می‌دهد که تو باید هر چه که گفتم را بپذیری و به دنبال من باشی و معبودهای مرا بپذیری.

لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (مریم: ۴۶)

ابراهیم را تهدید می‌کند و می‌گوید: «اگر دست برنداری، تو را سنگسار می‌کنم و برای همیشه از من دور شو.» با خشونت می‌کوشد فاصله ایجاد کند.

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ (مریم: ۴۷)

کسی که در مسیر هدایت است، نه نیازی به تهدید دارد و نه از تهدید می‌ترسد. در برابر خشونتِ اهل باطل، از سر مهربانی پاسخ می‌دهد؛ پاسخی برخاسته از درونی روشن و نگاهی الهی. انسان در مسیر حق از امور پوچ نمی‌ترسد؛ ترس از این امور، از آن بخش تاریک وجود انسان است که باعث گرفتاری او شده. ما هم که انسان‌های متوسطی

هستیم نیز هرگاه دچار ترس، خشم یا برآشفستگی در برابر باطل می‌شویم، باید بدانیم این واکنش‌ها از بخش ناپاک وجود ماست، نه از بخش حق.

کسی که در مسیر حق است، یا آن‌که حق و باطل را مخلوط کرده است، هر اندازه در حق بیشتر پیش رود، مهربان‌تر می‌شود و برای دیگران طلب آمرزش می‌کند و نیازی به این رفتارهای خشن ندارد.

سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (مریم: ۴۷)

این جهان وجود، خدای بی‌نهایت و این نامتناهی‌گری‌ها و هر چه در برابر ماست، پرتوی از نیکوکاری و مهربانی اوست. من نیز این مهربانی را با تو قسمت می‌کنم و نیازی به خشونت با تو نمی‌بینم.

لَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (مریم: ۴۹)

انسانی که پیوندش را با بی‌نهایت قطع نکند و این راه را ادامه دهد، آثار و نتایج و شکوفایی انسان و نسلش آغاز می‌شود.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (مریم: ۴۹)

در مراتب بالاتر، از درون این جریان حق، این نسل به سوی هدایت، انبیاء بیرون می‌آیند.

برای ما نیز، به اندازه‌ی ظرفیت خودمان، آثار و نتایجی آشکار می‌شود. رحمت خداوند بر آنان نازل می‌گردد، و این رحمت برای نسل ابراهیم (ع) در بالاترین درجه بوده است؛ چراکه مقام نبوت در نسل او قرار داده شد.

برای ما نیز، در حد خودمان، آثار و برکاتی از همان رحمت ظاهر می‌شود.

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (مریم: ۵۰)

نتیجه این است که در این جریانی که از انسان جاری می‌شود — چه در نسلش، چه در آثار بیرونی‌اش، و چه در هر چیزی که در این جهان اثر می‌گذارد — منبع رحمت است؛ رحمتی که سبب نیک‌نامی، ستایش و بلندی مرتبه می‌شود. و همه این‌ها از یک منشأ برمی‌خیزد؛ منشأ و سرشتی که ابراهیم (ع) در بالاترین مرتبه آن قرار داشت. ما نیز اگر در حد توان و مرتبه خود، همان منش را در وجودمان پدید آوریم، آثار و نتایج آن در زندگی و هستی‌مان آشکار خواهد شد.